Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

Vol. 54, No. 1: Issue 108, Spring & summer 2022, p.131-155

Online ISSN: 2538-4198

Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 13-06-2020 Revise Date: 11-12-2021 Accept Date: 31-05-2022

DOI: 10.22067/jquran.2022.61785.0

Article type: Original

Interpretation and Hermeneutics; Comparative Study of the Principles of Ṭabāṭabāyī and Hirsch's Views

Janmohammad Dehghanpour, Ph.D., Islamic Azad University,Science and Research Branch, Tehran

Mehrdad Abbasi (corresponding author), Assistant Professor, Islamic Azad University,Science and Research Branch, Tehran

Email: abbasimehrdad@yahoo.com

Babak Abbasi, Assistant Professor, Islamic Azad University,Science and Research Branch, Tehran

Sayyid Mohammad Ali Ayazi, Assistant Professor, Islamic Azad University,Science and Research Branch, Tehran

Abstract

Understanding and interpreting are primary subjects of two sciences of interpretation and hermeneutics and both of them are based on four pillars, namely the author, the text, the interpreter, and the context. Still, hermeneutics is the source of new theories in the fields of understanding and interpretation. These views are sometimes compatible with the Islamic interpreters' principles and fundamentals and sometimes contradict them. In order to determine the possibility of interaction and synergy between the findings of new sciences or their conflict and contradiction, it is necessary to study in this field and compare their fundamentals. So, using a descriptive-analytical method, this study aims to investigate and compare the theoretical principles of the contemporary Islamic commentator, *Ṭabāṭabāyī,* to the modern western hermeneutist, *Hirsch*, in the field of understanding and interpretation and determine the results of this comparison. The findings suggest that in the process of realization and interpreting, their principles are relatively-not maximally- similar in four pillars of the author, the text, the interpreter, and the context; the most important common components of their principles are "methodical interpretation," "the author's intention of producing the text," "denotation of the words and the ability to recreate the meaning," "comprehensibility and semantic links of the text," "the instrumental role of the language," "application of the hermeneutical circle." Moreover, they mainly disagree about " the stability and certainty or flexibility of the text interpretation," "the extent of the impact that the interpreter's pre-knowledge, interests, and expectations have on the understanding," and "accepting or rejecting the theory of historicity of the text understanding."

Keywords: Principles, Understanding, Interpretation, Hermeneutics, *Ṭabāṭabāyī, Hirsch*

علوم قرآن و حدیث
Quran and Hadith Studies
سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸- بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۵ - ۱۳۱
HomePage:https://jquran.um.ac.ir/
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸
تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۳/۲۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰
تاریخ پذیرش:۱۴۰۱/۰۳/۱۰
نوع مقاله :پژوهشی
DOI: 10.22067/jquran.2022.61785.0

تفسیر و هرمنوتیک؛ مطالعه تطبیقی در مبانی آرای طباطبایی و هرش

جانمحمد دهقان پور
دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)
مهرداد عباسي(نویسنده مسئول)
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)
Email:abbasimehrdad@yahoo.com
بابك عباسي
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)
سيدمحمدعلي ايازي
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)

چکیده

فهم و تفسیر محور کانونی مباحث دو دانشِ تفسیر و هرمنوتیک و بر ارکان چهارگانهٔ مؤلّف، متن، مفسّر و زمینه استوار است. هرمنوتیک آوردگاه دیدگاه‌های جدید در حوزه فهم و تفسیر است. این نظریه‌ها با مبانی و اصول مفسّران اسلامی گاه بر سازشند و گاه در چالش. تعیین امکان تعامل و هم‌افزایی یافته‌های علوم جدید با یکدیگر یا ستیز و تقابل آن‌ها، مستلزم تطبیق مبانی آن‌ها و مؤیّد ضرورت تحقیق در این عرصه است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی و تحلیل تطبیقی مبانی آرای مفسّر معاصر اسلامی «طباطبایی» با هرمنوتیست معاصر غربی «هرش» در صدد دست‌یابی به پاسخ این پرسش اصلی است که مطالعهٔ تطبیقی مبانی آرای طباطبایی با هرش در حوزهٔ فهم و تفسیر به چه نتیجه‌ای می‌انجامد؟ نتیجهٔ نهایی نشان داد که مبانی آن‌ها در چهار محور نقش مؤلّف، متن، مفسّر و زمینه در فرایند فهم و تفسیرِ متن، دارای قرابت نسبی است نه حداکثری. اهمّ وجوه اشتراک مبانی آن‌ها در روش‌مندی تفسیر، قصد مؤلّف از تولید متن، دلالت الفاظ و قابلیّت بازآفرینی معنا، فهم‌پذیری و پیوندهای معنایی متن، نقش ابزاری زبان، کاربست دور هرمنوتیکی؛ و اهمّ اختلاف آن‌ها در ثبات و قطعیّت یا سیالیّت تفسیر متن، حدود تأثیر پیش‌دانسته‌ها، علاقه‌ها و انتظارات مفسّر در فهم و همچنین پذیرش یا ردّ نظریهٔ تاریخ‌مندی فهم متن است.

کلیدواژه‌ها: مبانی، فهم، تفسیر، هرمنوتیک، طباطبایی، هرش.

مقدمه

تنوّع و تفاوت در مقدّمات و مقوّماتی که مفسران از آن بهره می‌جویند موجب پیدایش تفاسیر گوناگون از متن می‌شود. به‌طور کلّی در پیدایش یک متن گفتاری یا نوشتاری چهار عامل نقش دارد: مؤلّف یا گوینده، متن، مفسّر و بافت[1]یا زمینه‌های مرتبط با متن. این عوامل در واقع ارکان فهم به‌حساب می‌آ-یند(واعظی، ۱۳۹۷: ۲۲۹-۲۲۸). برجسته کردن و تأکیدورزی بر هر یک از ارکان یاد شده بیانگر گزینش رویکرد خاصّ تفسیری یا هرمنوتیکی است(رویکرد مؤلّف‌محوری، مفسّرمحوری یا متن‌محوری).[۲] فرضیّه این است که آرای تفسیری علّامهٔ طباطبایی و نظریه‌های هرمنوتیکی اریک دونالد هرش، آن‌ها را در شمار مؤلّف - متن محوران قرار می‌دهد و مبانی آرای آن‌ها قرابت حداکثری داشته و هم‌خوان است. قرابت و هماهنگی برخی از سنّت‌های هرمنوتیکی با سنّتِ تفسیري اسلامی می‌تواند نویدبخش امکان تعامل عالمانه در این دو حوزه دانش باشد. اگر چه گروهی از عالمان اسلامی بر بی‌نیازی به مباحث نوپدید هرمنوتیک در حوزهٔ فهم و تفسیر تأکید دارند.

این مقاله با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و با هدف شناسایی و مقایسه مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبائی و هرمنوتیک هرش در پی پاسخ به این سؤال است که مطالعه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبائی و هرمنوتیک هرش به چه نتیجه‌ای می‌انجامد؟ به‌رغم مطالعات نسبتاً پرشمار در دامنهٔ گستردهٔ دو دانش «تفسیر» و «هرمنوتیک» می‌توان گفت عرصهٔ تحقیقات تطبیقی از اندک‌شمار بودن پژوهش‌گرانی که دغدغهٔ تعامل برای جستن راه‌های تاثیر و تأثّر محققّانه در این حوزه را دارند رنج می‌برد. بررسی پیشینهٔ موضوع گواه آن است که تا کنون اولاً پژوهشی برای استحصاء مبانی فهم و تفسیر طباطبایی و هرش صورت نگرفته، ثانیاً مبانی آنها از منظر ارکان چهارگانه فهم و تفسیرمورد مقایسه تطبیقی قرار نگرفته است. از همین رو می‌تواند از جنبه‌های نوآوری این پژوهش به‌حساب آید.

محقّق ۱۳ مؤلّفهٔ مرتبط با عوامل چهارگانهٔ پیش‌گفت(ارکان فهم) را مطابق نمودار ذیل تعیین و مبانی هر یک از شخصیّت‌ها را در ارتباط با هر مؤلّفه، از آثار آن‌ها استخراج و به‌صورت گزاره‌های منطقی تنظیم و مورد مقایسه قرار داده است.

1 . context.

۲ . از نظر محقق در فرایند فهم و تفسیر، نقش خود متن وزمینهٔ(بافت) مربوط، در تمام رویکردها، غیر قابل انکار است. مثلاً مؤلّف‌محوری با متن‌محوری درهم آمیخته است. دقیق‌تر آن است که گفته شود، مؤلّف - متن محور یا مفسّر - متن‌محور.

نمودار ۱: محورها و مؤلّفه‌ها در فرایند فهم و تفسیر

محور	عنوان محور	مؤلّفه‌ها
اول	نقش مؤلّف	۱-قصد مؤلّف در تولید متن ۲- تعیّن‌بخشیِ معنای لفظ
دوم	نقش متن	۳-وضع الفاظ و دلالت معنا ٤-پیوندهای معنایی اجزاء متن ۵-زبان متن ٦-فهم‌پذیری متن
سوم	نقش مفسّر	۷-عمل تفسیر متن ۸-استنطاق از متن ۹-پیش‌دانسته‌های مفسّر ۱۰-علاقه‌ها و انتظارهای مفسّر ۱۱-دورِ هرمنوتیکی
چهارم	نقش زمینه	۱۲-زمینه و سیاق ۱۳-تاریخ‌مندی فهم متن

توجّه به دو نکته در توجیه امکان‌پذیری مقایسهٔ تطبیقی آرای تفسیری طباطبایی که منشأ دینی دارد با آرای هرمنوتیکی هرش که خاستگاه غربی دارد حائز اهمیّت است:

الف- اگر چه طباطبایی بر خلاف هرش میان تفسیر متون دینی و غیر دینی تمایز قائل است(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳:۷۶ و هرش، ۱۳۹۵: ۱۵۱ و ۱۵۵) ولی طباطبایی قائل است که فرق بین آن دو در نحوهٔ استعمال الفاظ، چیدن جملات، و به‌کار بردن فنون ادبی و صناعات لفظی نیست؛ چون در خود قرآن آمده که «و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه، لیبین لهم»[1]؛ «و هذا لسان عربي مبین»[2]؛ بلکه اختلاف بین آن‌دو از جهت مراد و مصداق است، مصداقی که مفهوم کلّی کلام بر آن منطبق است. وی قائل است آنچه در سایر کلمات عربی رعایت می‌شود، در کلام قرآن که عربی است نیز رعایت شده است(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: ۷۸). از این توضیح طباطبایی می‌توان نتیجه گرفت که ساختار زبانی قرآن با ساختار زبانی بشری متفاوت نیست و می‌توان آن را در چارچوب قواعد زبانی، فهم و تفسیر کرد. از نظر

۱ . ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به‌زبان قوم خودش، تا برای آنان روشنگری کند(ابراهیم: ٤).
۲ . و این قرآن زبانی است عربی آشکار و روشن ساز(نحل: ۱۰۳).

هرش در تفسیر فرقی بین متون دینی و غیر دینی وجود ندارد. هرش می‌گوید: «به‌عقیـده مـن ... نمـی‌توانـد چنین باشد که یک مجموعه خاص از مقولات و قوانین وجود دارد که مناسب بـا هـر یـک از خـانواده‌هـای متون است، متونی که آن‌ها را ادبی، فلسفی، حقوقی یا دینی می‌نامیم... بلکه چیزی به عنوان تفسیر درونـی متن وجود دارد»(هرش، ۱۳۹۵، ص۱۵۵-۱۵٤). از این بیان هرش می‌توان چنین برداشـت کـرد کـه متـون دینی را هم می‌توان همانند دیگر متون تفسیر کرد. اگر چه برداشت دیگری هم شده است.[1]

ب- به‌رغم این‌که واژهٔ «هرمنوتیک» به مباحث تفسیری طباطبایی راه نیافته است ولی مـی‌تـوان گفـت آراء و روش تفسیری قرآن به قرآن او که همان روش تفسیر متن بـه مـتن اسـت درون‌مایـهٔ هرمنـوتیکی دارد. چون در این روش مفسّر با اتکّاء به قواعد عام در حوزهٔ فهم و تفسیر درپی کشف مراد و مقصود مـاتن مـتن است.

تعریف اصطلاحات

با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی واژه‌های مبانی، فهم و تفسیر[2] در تعریفِ اصطلاح مرکّب «مبانی فهم و تفسیر» می‌توان گفت گزاره‌هایی هستند که مقدّمات و مقوّمات، باورهـای بنیـادین، پـس‌زمینـه‌هـاي ذهنی و آبشخورهاي فكري مفسّر برای فهمیدن و تفسیر کردن محسـوب مـی‌شـوند. در ایـن مقالـه، همـین تعریف مختار مورد نظراست.

واژه hermeneutics(به‌معنای علمِ هرمنوتیـک) از فعـل یونـانی hermeneuein(بـه معنـای تفسـیر کردن) اشتقاق یافته و اشاره به نظام فکری‌ای دارد که به طبیعت و پیش‌فرض‌های تفسـیرِ تجلیّـاتِ بشـری[3] می‌پردازد. رایج‌ترین معنای هرمنوتیک، «بیان کردن»، «توضیح دادن» و «ترجمـه کـردن» اسـت. گرهـارد ابلینگ(الهیات‌دان و فیلسوف سویسی) ضمن اشاره به این معانی سه‌گانه کوشید تا آن‌ها را در دامنه‌ی عنوان عام« تفسیر» جمع کند. وی برای جلوگیری از سؤالات بعدی از واژه لاتین interpretor استفاده کـرد و در جمع‌بندی موضوع گفت که هر وضعیتی از طریق گفتار، هر کـاربرد زبـانی از طریـق توضـیح و هـر زبـان بیگانه‌ای از طریق ترجمه، تفسیر می‌شود(عباسی، ۱۳۹۴: ۷۹ و۹۰). هرمنوتیک بـه جهـت تغییـر و تطـور

---

۱ . شبستری می‌گوید:«از نظر هرش آن‌چه نوشته یا گفته می‌شود، نشانه‌های زبانی است و این نشانه‌ها با قصد معنا دادن از سوی بـه‌کاربرنـده‌ی آن نشـانه، معنـا می‌دهد نه خودبه‌خود. مثلاً اگر فرض شود متنی نویسنده ندارد یا از آسمان افتاده چنین نوشته‌ای نامفهوم می‌شود»(مجتهد شبستری، ۱۳۹٤، جلسه ٤٤).

۲ . «مبانی جمع مبنی به معنای بنیاد، شالوده، بنیان، اساس، پایـه و ریشـه(فیروزآبادی١٤١٥ ق، ج ا، ص١٥؛ انـوری، ج٧: ٦٦٠٣؛ شـاکر،١٣٨١: ١٥١-١٣٩؛ دهکـردی و دیگـران،۱۳۹۴: ۹۴ - و ۱۱۷)؛ «فهـم» بـه معنـای شـناختن یـا تعقل(فراهیـدی، ۱۴۱۰ ق، ج۴: ۶۱)؛ شـناختن بـا قلـب(ابن منظـور، ۱۴۱۴ ق، ج۱۲: ۴۶۰)؛ دانستن(قرشی، ۱۳۷۱، ج۵: ۲۰۵)؛ «تفسیر» به معنای بیان و توضیح دادن(ابن فارس،۱۹۹۹م)؛ اظهـار معنـای معقول(راغـب اصـفهانی،**1384:** ۳۸۰)

3 . humanexpressions

مباحث آن در طول زمان، مشترک لفظی محسوب می‌شود. این دانش در قرن بیستم با نظریه‌های هایـدگر و شاگردش گادامر مبدّل به نوعی هستی‌شناسی فهم و پیدایش هرمنوتیک فلسفی شد و دیگر نه یـک فعالیـت مقطعی و محدود، بلکه عملی مقبول در سطحی همگانی گردید(کریس، لان، ۱۳۹۸: ۹۶).

۱- مبانی مرتبط با نقش مؤلّف

اهمّ مبانی مرتبط با نقش مؤلّف در فرآیند فهم و تفسیر تحت دو عنوان «مؤلّف و قصد او در تولید متن» و «مؤلّف و تعیّن بخشیِ معنای لفظ» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف- مؤلّف و قصد او در تولید متن

طباطبايي در تفسير قرآن به دنبال كشف مراد جدّی شارع است و معتقد است كه قصد شـارع هـدايت بشر و وظيفه مفسّر كشف رهنمودهای شارع برای هدايت و سعادت انسان است. وی كشف مراد را از طريق معنا و دلالت الفاظ متن جستجو می‌كند و قائل است كه مراد تحت اللفظی قرآن نيز همانند ساير كلام‌های معمولی از طريق لفظ عربی‌اش فهميده می‌شود: «قرآن مجيد كه از سنخ كلام است مانند ساير كـلام‌هـای معمولی از معنای مراد خود كشف می‌كند و هرگز در دلالت خود گنگ نيست و از خارج نيز دليلـی وجـود ندارد كه مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است كه از لفظ عربي‌اش فهميده می‌شود... هركس به لغت آشنايی داشته باشد از جملات آيات كريمه، معنای آنها را آشكارا می‌فهمد چنان كه از جملات هركلام عربی ديگـر معنا را می‌فهمد»(طباطبايی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۱ و همو، ۱۳۹۰ق، ج۱:۹). وی در جای دیگر توضیح می‌دهد برای فهم مدلول کلام الهی باید کلّ آیات قرآن در آن موضوع را یک‌پارچه مورد دقت و اجتهـاد قـرار دهـیم: «مفسّر نبايد در تفسير آيات قرآنی به اسبابی كه برای فهم كلام عربی در دست دارد اكتفاء نموده، كلام خدا را با كلام مردم مقايسه كند، برای اين‌كه كلام خدا با كلام بشری فرق دارد(طباطبـایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: ٧٦). ایشان توضیح می‌دهند که این تفاوت به این جهت است که قرآن کلامی است که الفاظش در عین اینکـه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متّصل هم هستند: «.. نبايد به مدلول يك آيه و آنچه از بكار بردن قواعد عربيّـت می‌فهميم اكتفاء نموده، بدون اينكه ساير آيات مناسب با آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهيم به معنايی كه از آن يك آيه به دست می‌آيد تمسّك كنيم»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: ٧٦). از این تعابیر می‌توان دریافـت کـه طباطبایی با استمداد از ابزارعلوم زبانی و دلالت دالّ بر مدلول در مجموع آیات هم‌موضوع، در پی آن است که بیابد مؤلّف با به‌کارگیری الفاظِ متن، کدام معنا از معانی لفـظ را اراده کـرده است؟(کشـف اراده جـدّی مؤلّف) و در چه معنایی استعمال نموده است؟(کشف اراده استعمالی مؤلّف).

از نظر هرش عمل ذهنی مؤلّف، هم پدیدآورندهٔ توالی الفاظ و جمـلات اسـت و هـم آفریننـدهٔ معـانی مورد نظر خویش در ورای این واژه‌ها برای انتقال مقصودش(هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۶). او قائل است که تـوالی

واژه‌ها بدون قصد و اراده‌کنندهٔ معنا، هیچ معنایی نمی‌دهد(هرش، ۱۳۹۵: ۲۶) و تصریح می‌کند: «متن تنها می‌تواند گفتار گوینده یا نویسنده را بازنمایاند، یعنی معنا، نیازمند معنادهنده است»(هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۵). وی استدلال می‌کند: «اگر متن، معنای مورد نظر مؤلّف نباشد، پس به‌هیچ وجه هیچ تفسیری نمی‌تواند مطابق با معنای متن باشد چرا که متن نمی‌تواند معنای معیّن یا قابل تعیّنی داشته باشد»(هرش، ۱۳۹۵: ۲۸). هرش قصد را برابر با معنای لفظی متن می‌داند که به‌وسیله آن نشانه‌های زبان‌شناختی قابل انتقال و اشتراک با دیگران است(کوزنزهوی، ۱۳۸٤: ۸٤) و معنا را وابسته به آگاهی(نه واژه‌ها) و محصول آن دانسته و آگاهی را با مؤلّف یا خواننده مرتبط می‌داند وی می‌گوید: «معنا متعلّق به آگاهی است، نه نشانه‌ها یا چیزهای فیزیکی، آگاهی نیز متعلّق به اشخاص است... مؤلّف و خواننده»(هرش، ۱۳۹۵: ۴۸). با تأمل در تعابیر هرش می‌توان دریافت که هرش معنای لفظ را به‌صورت سمانتیکی[1] به واژه‌ها نسبت نمی‌دهد بلکه به آگاهی و قصد مؤلّف پیوند می‌زند و از طریق هرمنوتیکی در پی کشف آن است. هرش می‌گوید: «ملاک و معیاری که بر اساس آن دلالت‌ها لحاظ می‌شود یا کنار گذاشته می‌شود، این است که آیا آن‌ها مشمول اراده مؤلّف هستند یا نه؟»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

ب- مؤلّف و تعیّن بخشیِ معنای لفظ

تعیّن بخشیِ معانی الفاظ متن یعنی این‌که معنای متن را قصد و نیت مؤلّف معیّن و مشخص می‌کند و این معنای مورد قصد ثابت بوده و با تفاوت خوانندگان و مفسّران تغییر نمی‌یابد چون این ثبات معنا متأثر از پیوند آن با مؤلّف و پدیدآورنده آن می‌باشد.[2] طباطبایی با پیوند زدن معنا به نیّت متکلّم معنای متن را ثابت(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱ : ۹-۱۰) و استعمال لفظ در بیش از یک معنا را محال دانسته می‌گوید: «استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد إلى كون الواحد عين‌الكثير و هو محال» (طباطبایی،۱۳٦۱، ج۱: ٤۸- ٤۹). به بیان دیگر، قرار دادن چند معنای متمایز در عرض هم به عنوان مراد صاحب‌سخن، موجب کثرت عرضی معنا می‌شود که ممتنع است. وی قائل است که مؤلّف با توالی و چینش خاصی که به کلمات می‌دهد معنای مورد قصد و ارادهٔ خود را به مخاطب انتقال می‌دهد(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱: ۶۹). نتیجه این‌که، مؤلّف تعیّن بخشِ معنای الفاظ است.

هرش ارادهٔ مؤلف را تعیّن‌بخشِ معنا دانسته می‌گوید: «ارادهٔ مؤلف شرط اصلی تعیّن است»(هرش، ۱۳۹۵: ۹۸). او معنای لفظی را امری معیّن و ثابت می‌داند: «معنای لفظی چیزی است که دارای هویّت

---

۱ . بررسی سمانتیکی یعنی از نظر علم لغت و دلالتِ لفظ بر معنا که بتوان فهمید لفظ به‌کدامین معنا و دلالت به‌کار رفته است.

۲ . به طور کلی در باره هر متن، سه دایره معنایی متداخل وجود دارد؛ معنای متعیّن، معانی محتمله و معانی ممکنه. دایره معنای متعیّن کوچکترین دایره معناست که واقعاً از سوی مؤلف قصد شده و مراد جدّی و مقصود نهایی وی در چینش الفاظ و اقدام به ارتباط زبانی بوده است(واعظی،۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۲٦).

واحد است... ثابت و لایتغیّر است»(هرش، ۱۳۹۵: ۷۴ و ۲۸ و ۹۸). وی معنـای لفظـی مؤلّـف را قابـل بازآفرینی می‌داند: «معنای لفظی مورد نظر مؤلّف، معنایی معیّن و نیز قابل بازآفرینی است»(هرش، ۱۳۹۵: ۵۲ و۶۴-۶۶). یعنی آن معنا نمی‌تواند تغییر کند. از نظر هرش آن‌چه که به مرور زمان تغییر می‌کند معنای لفظی مورد نظر مؤلّف نیست بلکه معناداری جدید آن لفظ است برای افراد زمان حال. آن فرد می‌تواند حتّی خودِ مؤلّف باشد. وی می‌گوید: «معنای اصلی مورد نظر نویسنده نمی‌توانـد تغییـر کنـد حتّـی بـرای خـودِ مؤلّف، اگر چه یقیناً آن معنا می‌توانـد انکـار شـود. هنگـامی کـه منتقـدین از تغییـرات در معنـا meaning صحبت می‌کنند، معمولاً به تغییرات مربـوط بـه معناداری(معنـا نسـبت بـه...) significans اشـاره مـی-کنند»(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲-۳۳). هرش گوش‌زد می‌کند که تعیّن به‌معنای قطعیّت و دقّت نیست بلکـه مـرز میان ابهام و وضوح است: «تعیّن به‌معنای قطعیّت یا دقّت نیست. بی‌شک بیشتر معانی لفظـی غیـردقیـق و مبهم هستند...معنای مبهم همچون هر معنای لفظی دیگر، حدودی دارد و یکی از حدّ و مرزهـای آن، مـرز بین ابهام و وضوح است»(هرش، ۱۳۹۵: ۷۲). از نظر او اگر متن هیچ معنای ثابت و معیّنی نداشـته باشـد که تفاسیر بتواند با آن منطبق گردد، متن صفِ بی‌پایانی از احتمالات معنایی مـی‌شـود و پیامـد نیهیلیسـتی[۱] غیر قابل دفاع خواهد داشت(هرش،۱۳۹۵: ۳۱۴ -۳۱۵). هرش فراتر رفته می‌گوید: «متن حتّـی بـه‌عنـوان توالی کلمات هم وجود ندارد تا زمانی که تفسیر شود؛ تا آن زمان، مـتن صـرفاً تـوالی علامـت‌هاسـت... و علامت‌ها می‌توانند تفاسیر گوناگونی داشته باشند و تا زمانی که آن‌ها تفسیر نشده‌اند متن به‌هیچ وجه هـیچ چیز نمی‌گوید»(هرش ، ۱۳۹۵: ۳۷).

ج- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش مؤلّف

با مقایسه آرای طباطبایی و هرش می‌توان دریافت: اگر چه هر دو قائل به کشف مراد و مقصود گوینده و مؤلّف‌اند و آن را وظیفهٔ مفسّر می‌دانند ولی طباطبایی از منظر علم لغت و دلالت در مجموع کـلام مؤلّـف، در پی کشف مراد مؤلّف است تا دریابد کدام معنا از معانی لفظ را اراده و استعمال کرده است ولی هرش از منظر علم هرمنوتیک قائل است که متن تا تفسیر نشود صرفاً توالی علامـت‌هاسـت کـه مـی‌تواننـد تفاسـیر گوناگونی داشته باشند. هر دو اندیشمند قصد و مراد مؤلّف در تولید متن و تعیّن بخشی معنای الفاظ توسط مؤلّف در تولید متن را قبول دارند. هرش، به تمایز نهادن میان تفسیر متون دینی و غیر دینـی، معتقـد نیسـت ولی طباطبایی قائل به تفاوت میان کلام خدا با کلام بشری است ولی ساختار زبانی قرآن را با ساختار زبانی بشری متفاوت نمی‌داند.

---

۱ . نیهیلیسم به‌معنای پوچ‌انگاری و هیچ‌انگاری است. در فلسفه به معنای انکار بعضی یا تمامی جوانب اندیشهٔ حیات است. در این دیدگاه فلسـفی وجـود یـک بنیان عینی برای نظام ارزشی بشر ردّ می‌شود. پیروان چنین مکتبی نیهیلیست خوانده می‌شوند.

۲- مبانی مرتبط با نقش متن

اهمّ مبانی مرتبط با نقش متن در فرایند فهم وتفسیر قرآن، تحت چهار عنوان؛ «متن، وضع الفاظ و دلالت معنا»، «متن و پیوند معنایی»، «متن و زبان متن »، «متن و فهم پذیری» تبیین می‌گردد:

الف- متن؛ وضع الفاظ و دلالت معنا

طباطبایی میان لفظ با معنا قائل به یک نوع رابطهٔ اعتباری، ثابت و نامتغیّر به‌حسب وضع و لغت است(طباطبایی، ۱۳٦۱، ج۱: ۱٦). وی قائل است که کلام بشری اعتباری است و الفاظ به دلالت وضعی و اعتباری دلالت بر مطلبی می‌کند که در ذهن متکلّم موجود است(طباطبایی، ۱۳۹۰، جلد۱٤: ۲٤۸). از نظر طباطبایی معیار در تسمیه، اغراض و غایات است؛ به همین جهت با وجود تحوّلِ مصادیق لفظ در گذر زمان و باقي ماندن اغراض و غایات در مصادیق جدید، همان اسامي به نحو حقیقي در مصادیق تازه به کار می‌رود مثل واژه چراغ و ترازو که مصادیق قدیم و جدید آن‌ها متفاوت است ولی مفهومشان ثابت است. علامه می‌گوید: «تحولات گوناگون مصادیق، موجب تحوّل تفسیر نمی‌شود زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده‌اند... لفظ در مفهوم استعمال می‌شود نه در مصداق و تفاوت مصداق موجب تبدّل مفهوم نخواهد بود»(طباطبایی،۱۳۹۰ق ، ج ۱: ۱۰)؛ به همین دلیل می‌توان واژه‌هایي که ابتدا براي معاني محسوسي وضع شده‌اند را در معاني و مصادیق معقول نیز بدون مجازگویي به کار برد. علاّمه می‌گوید: «استعمال لفظ در امور معنوی هر چند در ابتدا استعمال مجازی بود لیکن در اثر تکرار استعمال، کار به جایی رسید که آن امر معنوی هم معنای حقیقی کلمه شد»(طباطبایی،۱۳۹۰ق، ج ۲: ۳۱۹ ـ ۳۲۰). انفکاک معناي اصلي واژه‌ها از قیود و خصوصیات مصادیق خارجي موجب توسعه در کاربرد لغات مي‌شود و اطلاق آن را بر مصادیقِ متفاوت و متنوع به نحو حقیقي میسّر مي‌سازد(طباطبایی،۱۳۹۰ق، ج۱٤: ۱۲۹). مبناي مذکور را می‌توان از کلیدهاي اصلي المیزان براي گشودن باب فهم بسیاري از مفردات قرآن شمرد.

از نظر هرش، متن امری قراردادی است که در قالب و چارچوب واژه‌ها، قواعد وآداب زبانی شکل می‌گیرد(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۷). وی قائل است همه معانی باید تفسیر شوند: «هیچ‌یک از معانی ارائه شده توسط نشانه‌های لفظی، واضح و آشکار نیست و بایستی تفسیر شوند»(هرش، ۱۳۹۵: ۹۱). معنا و دلالت هردو متعلّق به معنای لفظی هستند؛ معنا ناظر به کلّ و دلالت ناظر به اجزاء، و اشتراک پذیری نتیجه حاصل از آن است(هرش، ۱۳۹۵: ۹۸-۹۵). وی تشخیص دلالت‌ها را مبتنی بر قاعده‌ای دانسته می‌گوید: «مهمترین اصل و قاعدهٔ تشخیص دلالت‌ها، قاعده‌ای است که طبق آن معنای لفظی از معناداری[1] تمیز داده می‌شود»(هرش، ۱۳۹۵: ۹۲). هرش در تمایز بین معنای لفظی و معناداری توضیحاتی دارد که خلاصه آن

1 .significance

این است که معنای لفظی معنای ثابتی است که با قصد و مراد مؤلّف پیوند خورده و مخاطبان عصر پدیداری متن از متن دریافت می‌کنند؛ و «معناداری» واکنش خواننده به متن و معنا است که از ضرورت ارزیابی مجدّد گذشته، به جهت نیازها و علایق زمان حال شکل گرفته و تغییرپذیر است. وی می‌گوید: «معناداری همیشه نوعی «معنا نسبت به»[1] چیزی است و هرگز نشان‌دهندهٔ «معنای موجود در»[2] چیزی، نیست»(هرش، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۳). از نظر هرش معانی الفاظ و واژگان از سنخ «نوع»[3] است که قابلیت باز آفرینی داشته و در تفسیرهای متفاوت یکسان است(هرش، ۱۳۹۵: ۷۴-۷۵). نوع در قلمرو وسیعش «ژانر»[4] خوانده می‌شود. هرش یک فصل کتاب خود را به تبیین مفهوم ژانر اختصاص داده و قائل است که ژانر، هم سازنده معنا است و هم هدایت و کنترل معنا و سخن را به‌عهده دارد: «تلقّی مفسّر از متن، تلقّی اولیّه‌ای که مربوط به ژانر متن است، قوام‌بخش هر معنایی است که او بعد از آن می‌فهمد و نحوه فهم او از متن یکسان باقی می‌ماند، مگر این‌که تلقّی او از ژانر متن تغییر کند»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۶). در واقع از منظر هرش ژانر تلقّی آگاهی و فرضیّهٔ اوّلیّهٔ مفسّر از کلیّت نوعِ متن یا تیپِ معناییِ دربردارندهٔ کلیّت معنای متن است و بخشی از زمینه و بافت محسوب می‌شود و نقش تحدید کنندگی دایرهٔ معنایی را دارد که فهم بر اساس آن شکل گرفته است؛ مثلا تشخیص این‌که نوعِ یک متن، فلسفی است؟ یا حقوقی؟ یا....؟

ب- متن و پیوند معنایی

طباطبایی قائل به پیوستگی معنایی میان اجزاء متن است(طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۸) و می‌گوید: «همه آیات قرآن به‌هم پیوستگی دارند»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: ٧٦) و برخی آیات با آیات دیگر باید تفسیر شوند «أن من الواجب أن یفسر بعض القرآن بعضا»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: ٦٤). از نظر او لفظ پس از وضع برای معنا با یکدیگر پیوند وثیقی می‌خورند»(دهقانی، ۱۳۸۸، ج۳: ٤٤١). روش تفسیر قرآن به قرآن(متن به متن) علّامه در تفسیر قرآن دلیلی است بر این‌که اجزاء متن و آیات قرآن با یکدیگر پیوند معنایی داشته و مؤیّد و مفسّر هم هستند(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳ : ۶۴ و۸۳). ایشان برای کشف مراد متنِ قرآن، تدبّر نمودن(طباطبایی، ۱۳۹۰ق ، ج۳ : 76) و توجّه کردن به کثرت طولی و باطنی معنا را ضروری می داند(طباطبایی، ۱۳۹۰ق ، ج۳ : ۶۴).

از نظر هرش معنای یک متن، مجموعه‌ای از زیرمعانی است که در کنار هم قرار گرفته و وحدت نسبی دارند و معنای هر جزء، از آن جهت که جزء است به‌وسیلهٔ ارتباطش با کلّ معیّن می‌گردد. وی می‌گوید:

1 . meaning- to

2 .meaning - in

3 .type

4 . genre

«مجموعهٔ اجزاء صرفاً مجموعه‌ای مکانیکی نیست، بلکه وحدت نسبی است که در آن، ارتباط اجزاء با یکدیگر و با کلّ[مجموعه]، وجه ضروری جزء بودن اجزاء است... ماهیت معنای یک جزء، وابسته به ماهیت معنای کلّی است که بدان تعلّق دارد. بنابراین از نقطه‌نظر معرفتی نمی‌توانیم معنای یک جزء را بفهمیم مگر بعد از به‌چنگ‌آوردن معنای کلّ»(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۵).

ج- متن و زبان متن

مراد از زبان در این مبحث سیستمی از نشانه‌های وضعی و شکل‌های اظهارات است که وسیله تفاهم مشترک جماعت و اهل آن زبان است.[1]

طباطبایی زبان و قدرت بر سخن گفتن را بزرگترین نعمت الهی دانسته می‌گوید: «و بالجمله البیان من أعظم النعم و الآلاء الربانیة التي تحفظ لنوع الإنسان موقفه الإنساني و تهدیه إلی کل خیر»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱۹: ۹۶). ایشان الفاظ را علائم وضعی می‌داند که بر مفاهیم اشاره دارند: «کلام صرف آواز و صوت نیست بلکه انسان با الهامی طبیعی که موهبتی است از ناحیهٔ خدای سبحان با ترکیب صوتها که هر یک، حرف نامیده می‌شود علامتی درست می‌کند که آن علامت به مفهومی از مفاهیم اشاره می‌کند»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱۹: ۹۶-۹۵). در واقع طباطبایی زبان را ابزاری می‌داند که دلالت وضعی بین الفاظ و معانی، از طریق آن سامان می‌یابد.

هرش از نظریهٔ زبان‌شناسی«فردیناد دوسوسور»(۱۸۷۵-۱۹۱۳) که از بنیان‌گذاران زبان‌شناسی مدرن می‌باشد بهره جسته است(هرش، ۱۳۹۵: ۲۰). سوسور برای زبان یک جنبهٔ اجتماعیlangue(زبان به مثابه یک نظامِ ارتباطی) و یک جنبهٔ فردیparol(گفتار به مثابه یک اندام) قائل است(سوسور، ۱۳۷۸: ۴۹). هرش از این نظریه به عنوان «اصلی با مقبولیت عام» نام می‌برد(هرش،۱۳۹۵: ۲۹۲). از نظر هرش معیار-های عمومی زبان به‌تنهایی در تفسیر متن کافی نیستند(هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۲). وی در تبیین ماهیت زبان می‌گوید: «ماهیّت زبان چنان است که ترتیب خاصّی از واژه‌ها می‌توانند چندین معنای متفاوت را ارائه دهند، به‌همین جهت است که معیارهای عمومی زبان به‌تنهایی در تفسیر متن کافی نیستند»(هرش،۱۳۹۵: ۲۹۳). او یادگیری زبان را اکتسابی و متغیّر می‌داند(هرش، ۱۳۹۵: ۷۰ و ۷۱). هرش مشارکت‌پذیری را مؤلّفه‌ای تعیین‌کننده در قواعد زبان‌شناسی دانسته و بر کارکرد زبان تأکید می‌کند و قائل است که: «قواعد

---

۱ . در هرمنوتیک فلسفی گادامر «زبان» هویت نشانه‌ای ندارد بلکه امری وجودی است که فهم در آن تحقق می‌پذیرد و زبانِ انسانی ابزار نیست و ساختار ندارد بلکه یک فعالیّت انسانی است برای تولید مداوم معناها به‌صورت گفتار و نوشتار. از نگاه گادامر زبان، بحث اصلي فلسفه هرمنوتيك را تشكيل مي‌دهد **(بلایشر، ۱۳۸۹، *گزیدهٔ هرمنوتیک معاصر*، ص۵۷)**. ماهیّت فهم و تفسیر زبانی است(***Gadamer, Truth and method, 1994 , p: 398***). زبان ابزار نیست بلکه بخشي از وجود آدمي و تجلي‌گاه هستي اوست، زبان و کلمات نشانه نیستند، زبان محل تحقق عالم مشترک انسان‌ها است(***Gadamer, Truth and method, 1994. p: 469***)

زبان نه متّحدالشکل هستند و نه ثابت، بلکه به نوع خاصی از گفتار که قرار است تفسیر شود تغییر می‌کنند»(هرش ، ۱۳۹۵: ۵۷ و۵۶).

از نظر هرش نشانه(sing) با علامت(symptom) متفاوت است. وی می‌گوید: «یک نشانۀزبانی ارادی، اختیاری و قراردادی است ولی یک علامت، غیرارادی و مستقل از قرارداد است. یک نشانۀ زبانی دقیقاً به‌دلیل ویژگی اختیاری بودنش می‌تواند طیف گسترده‌ای از معانی لفظی باشد، درحالی که یک علامتِ زبانی دلیل غیراختیاری چیز دیگری است، درست همان‌طور که تب علامت یا دلیل غیراختیاری یک بیماری است. معانی‌ای که علامت چیز دیگری هستند اهمیت زیادی دارند بااین‌حال نباید با معانی لفظی خلط شوند زیرا درنتیجۀ این خلط، معانی لفظی تعیّن خود را از دست می‌دهند»(هرش، ۱۳۹۵: ۸۱). از نظر وی استنباط‌هایی که از علامت‌ها صورت می‌گیرد، تفسیر معنای لفظی نیست بلکه بخشی از معناداری یک متن است(هرش، ۱۳۹۵: ۸۶). وی قائل است که متن به عنوان قطعه‌ای از زبان نیست: «متن نمایانگر معنای معیّن نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از معانی ممکن و محتمل است که نه توسّط مفسّر، بلکه با نیروی حیاتی خودِ زبان، تعیین شده‌اند»(هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۶).

د- متن و فهم پذیری و استقلال معنا

طباطبایی امکان فهم درست و حقیقی را نه‌تنها بدیهی و فطری دانسته که راهی بر انکار آن نیست بلکه آن را برطبق ویژگی انکشاف ذاتی علم، مدلّل و تبیین می‌نماید(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱: ۱۶۵). از نظر طباطبایی بشر با سه نوع تفکر، به فهم دست‌می‌یابد؛ یکی از طریق مقدّماتی حقیقی و یقینی که در ذهنش مرتّب می‌کند و به نتایجی تصدیقی و واقعی می‌رسد(برهان) دیگر طریقی است که با مقدمات مشهور یا مسلّم به فهم شبه‌یقینی می‌رسد(جَدَل) و سومین روش با مقدمات ظنّی و احتمالی به فهم می‌رسد(موعظه) (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۵: ۲۶۷).

هرش فهمِ معنای واقعی متن را غیرممکن نمی‌داند ولی آن را بسیار دشوار و دیریاب می‌داند چون تفسیر نیز مانند بسیاری از دانش‌های دیگر بر پایۀ احتمالات و اخذ محتمل‌ترین‌ها بنا شده است(هرش، ۱۳۹۵: ۲۱۳). از نظر وی دنیای ذهنی مؤلّف به صورت کامل قابل بازسازی و بازشناسی در ذهن مفسّر نیست(هرش، ۱۳۹۵: ۴۱-۴۰) وی قائل است: «با وجود نداشتن یقین باز هم می‌توانیم شناخت(از تفسیر محتمل) داشته باشیم»(هرش، ۱۳۹۵: ۲۲۴). از نگاه وی متن یک بازنمایی قراردادی همچون نُت‌نوشتِ موسیقی است که ممکن است به درستی یا نادرستی تعبیر شود(هرش، ۱۳۹۵: ۲۶۸) و تأکید می‌کند: «هیچ درک بی‌واسطه‌ای وجود ندارد، آن‌چه ما درک می‌کنیم نوعی تفسیر یا برداشت است(هرش، ۱۳۹۵: ۷۱).

ه- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش متن

با تأمل و مقایسه تطبیقی آرای طباطبایی و هرش می‌توان دریافت که: هـر دو اندیشـمند زبـان را امـری وضعی، قراردای و ابزار فهم می‌دانند. قائل به فهم‌پذیری متن هستند. متن را دارای پیوندهـای معنـایی مـی-دانند، به این معنا که ماهیت معنای یک جزء، وابسته به ماهیت معنای کل متنی است که بـدان تعلّـق دارد. قائل به ثبات معنا و قابلیت بازآفرینی آن هستند. هرش بـر خـلاف طباطبـایی تعـیّن را بـه معنـای قطعیّـت ندانسته بلکه مرز بین ابهام و وضوح می‌داند. طباطبایی امکان فهم درست و حقیقی را بدیهی و فطری می-داند ولی هرش آن را بسیار دشوار، دیریاب و محتمل می‌داند نه یقینی. هرش بر خلاف طباطبـایی وحـدت معنایی اجزاء متن با کل متن را نسبی می‌داند نه مطلق.

۳- مبانی مرتبط با نقش مفسّر

آرای طباطبایی وهرش در ارتباط با این موضوع، تحت پنج عنوان: مفسّـر و عمـل تفسـیرمتن، مفسّـر و استنطاق متن، مفسّر و پیش‌دانسته‌ها، مفسّر و علاقه‌ها و انتظارها، مفسّـر و دورِ هرمنـوتیکی قابـل بررسـی است.

الف- مفسّر و عمل تفسیر متن

از نظر طباطبایی مهمترین وظیفه مفسّر بەدست آوردن مراد گوینده است که باید با اعمال قواعد زبانی، متن را بر مصادیق حقیقی و مجازی که علم لغت در اختیارش گذاشته تطبیق داد ولی کلام خدا را بـا کـلام بشری نباید مقایسه کرد چون کلام خدا با کلام بشری فرق دارد.[1] ایشان براي کشف مراد کلام عربی و قرآن، اعمال قواعد ادبي را کافي نمی‌داند(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳: ٧٦). طباطبایی میـان فهـم و تفسـیر تفـاوت قائل است و می‌گوید: «فهم یکی از انواع ادراک و انفعال ذهن از صور خارج اسـت»(طباطبـایی، ۱۳۹۰ق، ج۲: ۲۴۸) و «تفسیر بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن است»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱: ٤). از نظر علاّمه تأویل از سنخ مفاهیم و مدلولات الفاظ نیست بلکه نسبت آن به کلام، نسـبت مُمثّـل بـه مَثَل است. وی می‌گوید: «این حقیقت(تأویل) از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیسـت، بلکـه امور عینی است که از بلندی مقام ممکن نیست در چاردیواری شبکه الفاظ قرار گیرد... در حقیقت، کلام او بـــه منزلـــه مَثَـــل هـــایی اســـت کـــه بـــرای نزدیـــک کـــردن ذهـــن شـــنونده بـــه مقصـــد گوینـــده زده می‌شود»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۳: 49).

هرش از چهار نوع کاربرد و مواجهه با متن نام می‌برد که عدم تمایز آن‌ها موجب خلط و اشـتباهاتی در

---

۱ . اگر چه همان‌طور که قبلاً یاد شد ساختار زبانی قرآن با ساختار زبانی بشری متفاوت نیست.

حوزه هرمنوتیک می‌شود. دو کاربرد فهم و تفسیر را، «معنا»(meaning) و مربوط به حوزهٔ هرمنوتیک و دو کاربرد داوری و نقد را، «دلالت»(implication) و ناظر به جنبهٔ معناداری متن و خارج از حوزهٔ هرمنوتیک می‌داند(هرش، ۱۳۹۵: ۹۱-۹۸ و۱۷۱). وی واژهٔ فهم(understanding) را برای کارکرد توانایی فهمیدن و واژه تفسیر(interpretation) را برای توانایی تبیین کردن به‌کار می‌برد(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۲). شرح و تفسیرِ مربوط به معنا را، « تفسیر»، و شرح و تفسیرِ مربوط به معناداری را نقد می‌داند و قائل است که در هنگام فهمِ معنا، ما تسلیم مؤلّف هستیم ولی هنگام داوری به نحو مستقل عمل می‌کنیم(هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۸ و ۸۶-۸۷). هرش قائل به تفاوت و تقدّم فهم بر تفسیر است(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۷). فهم را برداشت معنا بر اساس واژگان و معیارهای خود متن و امری صامت، ثابت و متعیّن دانسته و تفسیر را بیان آن می‌داند. فهم را مهارت فهمی و تفسیر را مهارت تشریحی می‌داند که در آن، معنای متن در قالب اصطلاحات جدید و ادبیات نو بیان می‌شود(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۹و۱۸۱). وی در تبیین فهم و تفسیر می‌گوید: «فهم، دادهٔ بی‌-واسطه نیست بلکه همواره نوعی تفسیر نشانه‌های فیزیکی است... فهم مستلزم نوعی تفسیر فعالانهٔ متن است... فهم امری مستقل است و کاملاً در چارچوب واژه‌ها و قواعد و آداب زبانی‌که متن در قالب آن بیان می‌شود... روی می‌دهد... برای فهمِ یک گفتار باید آن را بر اساس واژه‌ها و قواعد خود آن گفتار بشناسیم»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۸-۱۷۶)؛ «تفسیر همانند ترجمه، یک فنّ است... که نحوه‌های متفاوت تفسیر می‌تواند به یک برداشت واحد از معنای اصلی ارجاع داشته باشد»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۰). از نظر هرش هدف مفسّر کشف افقِ معنایی مؤلّف، یا معنای کلّ است و کار مفسّر از طریق تعیین افقِ معنایی متن و نزدیک شدن به معناهای نوعیِ جهان ذهنی و تجربی نویسنده، محدود کردن معانی مربوط به متن و طرد کردن معانی غیر متعلّق به آن است(هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۳-۲۸۱). از نظر هرش، وقتی نظریه‌پرداز در پی دریافت معنا باشد در جستجوی تشخیص ضرورت اراده‌ی تعیّن‌بخشِ مؤلّف است و بر آن تأکید می‌ورزد و هنگامی‌که دل‌مشغولی‌اش تفسیر است بر نقطه شروع تفسیر می‌پردازد: «هنگامی‌که موضوع اصلی مورد نظر، تفسیر است، یک نظریه‌پرداز احتمالاً به مقولاتی مانند: قواعد و ملاک‌های عمومی(public norms)، سنّت‌ها(traditions)، بافت و سیاق کلام(contexts) و ضرورت‌های زبانی(linguistic necessities) می‌پردازد از سوی دیگر هنگامی‌که معنا موضوع اصلی مورد نظر است، نظریه‌پرداز در پی تشخیص ضرورت ارادهٔ تعیّن‌بخشِ مؤلّف است»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۰-۹۹).

ب- مفسّر و استنطاق متن

یکی از مصادیق روشن استنطاق، تفاسیر موضوعی از قرآن است(صدر، ۱۳۵۹: ۹-۱۱و همو ١٤٠٩ق: ٣٤-٣٦). از نظر طباطبایی، مفسّر در تفسیر قرآن به قرآن، متن را در مقاصد و مطالبش مورد استنطاق قرار

می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۷: ۱٦٦). همچنین قائل است که برخی از آیات قرآن در دفع مشکل و رفع تشابه برخی آیات دیگر کفایت می‌کند(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۷: ۱٦۷). از دیدگاه طباطبایی مفسّر علاوه برتعیین مدلول لفظی آیات که همان اجزاء متن است با پرسش نهادن پیش روی متن و استنطاق معنای آیه از مجموع آیات مربوط، به عنوان یک طریق مکمّل، قرآن را با قرآن تفسیر و مصادیق آن را تعیین می‌نماید(مرزبان وحی و خرد، ۱۳۸۱: ۱۴۳). طباطبایی فرایند فهم و تفسیرمتن را روش‌مند دانسته و روش قرآن به قرآن را بهترین روش معرفی می‌کند(طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۸ -۸۱).

از نظر هرش فرایند فهم و تفسیر متن روش‌مند است و مفسّر با این پرسش: «این متن به چه ژانری تعلق دارد؟»؛ نوع و ژانر کلّی متن را حدس می‌زند و با بررسی آن در پیِ دست‌یابی به محتمل‌ترین فرضیّه که مبیّنِ مراد مؤلّف است می‌باشد. پرسش یادشده مهمترین پرسشی است که مفسّر باید در باره متن بپرسد؛ زیرا پاسخ این سؤال متضمّن روشِ فهم آن متن با توجه به شکل و اهمیّت و نیز گستره و جهت‌گیری معانی آن است(هرش، ۱۳۹۵: ۳۳۰). به همین جهت در هرمنوتیک هرش کلید فهم متن، تشخیصِ صحیحِ ژانر است(هرش، ۱۳۹۵: ۷۶ و ۱۰۱).

ج- مفسّر و پیش‌دانسته‌ها

از نظر طباطبایی دخالت برخی پیش‌دانسته‌های مفسّر ضروری و لازم‌اند مانند علوم زبانی و قواعد دستوری(ابزاری) و دخالت برخی پیش‌دانسته‌ها مذموم است مانند نظریّه‌های علمی ناروا و غیرموجّه که مخلّ در فهم و مصداق بارز تفسیربه‌رأی است. وی می‌گوید: «مفسّر باید همه معلومات و نظریّه‌های علمی خود را موقّتا فراموش کرده، و به هیچ نظریّهٔ علمی تکیّه نکند»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱: ۶). وی دخالت مسبوقات ذهنی مفسّر را تطبیق می‌نامد نه تفسیر(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۵– ۸).

از نظر هرش برای فهمیدن متن پیش‌فهم‌هایی مانند شناختن زبان متن و نظام‌های قراردادی و ارتباطات‌معنایی مشترک در یک گفتار زبانی ضروری است. وی با اقامهٔ دلیل، جایگزین نمودن «پیش-فرض» یا «پیش‌داوری» به‌جای «پیش‌فهم» و برابرسازی آن‌ها را ممنوع و نادرست قلمداد می-کند(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۶-۳۲۴). در نگاه هرش پیش‌فهم، فرضیّه مبهمی است که تشکیل‌دهندهٔ فهم است و فهم تا حدّی وابسته به آن است. با توجه به این‌که فهم در چارچوب واژه‌ها و قواعد زبانی و حتّی هنجارهای فرهنگی رخ می‌دهد لازم است این قواعدِ هنجاری و قراردادهای زبانی و نظامات اجتماعی به-درستی شناخته شوند تا فهم نیز به‌درستی صورت پذیرفته و از بدفهمی پیش‌گیری شود(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۸-۳۲۹). هرش رابطهٔ پیش‌فهم با فهمِ یک متن را همانند رابطهٔ فرضیّه‌های علمی با داده‌ها و چیزی همانند اولویت منطقی فرضیه می‌داند(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۷) و قائل است به‌طور کلّی فرضیّات، قابل تنزّل

به گرایش‌های عادتی یا شیوه‌های تفکّر نیستند و پیش‌فهم‌ها را هم نمی‌توان با پیش‌داوری‌ها یکسان شمرد و نتیجه واحد از آن گرفت(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۸).

د- مفسّر، علاقه‌ها و انتظارها

علاقه‌ها و انتظارها ظرفیت دارند که مفسّر را به سمت گزینش محورهای خاصی از متن برای تفسیر سوق دهند. مفسّر باید با کنترل و مهار آن‌ها از خطر تفسیربه‌رأی پیش‌گیری نماید. از نظر علاّمه اتّکاء و اعتماد کردن براُنس و عادت در فهم معانی آیات(اجزاء متن)، مقاصد آیات(متن) را آشفته و امرِ فهم را مختل مي‌سازد(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج۱: ۱۱) همچنین قائل است که: «اگر مسبوقات ذهنی مفسّر رنگ خاصی پذیرفته باشد، مانند تعصّبات قومی، مذهبی و سیاسی یا گرایش‌های حسّی، آن معنا هم به همان رنگ درمی‌آید»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق،ج۱: ۹-۶).

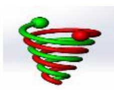
از نظر هرش جزئیّات معنایی که مفسّر می‌فهمد قویّاً با انتظارات معنایی او تعیین شده و قوام می‌یابد. این انتظارات ناشی از تلقّی مفسّر از نوع معنایی است که در حال بیان شدن است و مؤلّفه‌های زیادی را شامل می‌شود مثل رابطهٔ آشنایی قبلی گوینده(مؤلّف) با مفسّر یا نوع نگرش و واژگان و دستورزبان مورد استفاده و .... با میانجی‌گری چنین انتظاراتی مفسّر می‌تواند واژگان را بفهمد. یعنی او به تجربه دریافته است که مثلاً از این نوع گفتار، این‌چنین خصوصیاتی را انتظار داریم(هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۵-۱۰۴). هرش می‌گوید: «آن‌چه که ما از راه پیش‌فهمی عرضه می‌کنیم می‌بایست از انتظارات، گرایش‌ها و پیش‌زمینه‌ها، و به‌طور خلاصه از پیش‌داوری‌های خودمان ساخته شده باشد»(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۶).

ه- مفسر و دورهرمنوتیکی

منظور از دورهرمنوتیکی(hermeneutical circle)[1] یعنی تحقّق فهم در یک فرآیند دُوری و رفت و-برگشت‌های متعدّد که این رفت‌وبرگشت‌ها، یا بین اجزاءمتن با کلّ آن متن(پالمر، ۱۳۹۵: ۹۸)، یا بین پیش‌فهم‌ها و فهم‌ها(شبستری،۱۳۹۳: ۲۱)، یا بین ژانر متن با معانی اجزاء متن(هرش، ۱۳۹۵: ۱۱۰) یا بین پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌ها با متن(Gadamer, 1994, p:276)، صورت می‌پذیرد. طباطبایی هم برای فهم اجزاء متن(آیات قرآن) از طریق ضرب آن آیه به آیات قرینه و نظیره در کل متن(قرآن) اقدام می‌کند. وی می‌گوید: «أن نفسر القرآن بالقرآن و نستوضح معنی الآیة من نظیرتها بالتدبر»(طباطبایی، ۱۳۹۰ق ، ج۱:

---

۱ . محقق به جای اصطلاح دور هرمنوتیکی که تداعی دور باطل منطقی را به همراه دارد، اصطلاح چرخش استعلایی هرمنوتیکی(به شکل مخروط) را مناسب‌تر می‌داند چون توسعه یابنده و عمق پذیر است.

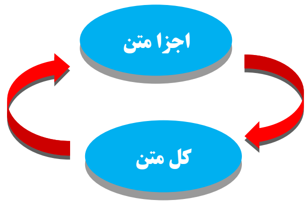


۱۱). اگر چه این اصطلاح در آثار وی وجود ندارد ولی در واقع روش تفسیر قرآن به قرآن المیزان را می‌توان مؤیّد دورهرمنوتيکي دانست و عبارت: اَلقرآنُ یُفَسّر بَعضُها بَعضاً نیز همین معني را افاده مي‌کند.

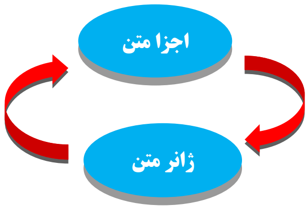
هرش صورت‌بندی دور هرمنوتیکی را بر حسب ژانر متن و ویژگی اجزاء متن بر قرار می‌کند و آن را مطلوب‌تر از صورت‌بندی بین جزء و کلّ می‌داند. چون فرآیند تفسیر را به‌نحو دقیق‌تری توصیف می‌کند. یعنی فهم معانی جزئی متن، وابسته به فهم ژانر(تیپ و نوع معنایی کلّی) متن است و ژانر نیز از طریق اجزایش قابل فهم است. به نظر محقق از توضیحات هرش می‌توان دریافت دور بین ژانر و پیش‌فهم‌های مفسّر و اجزاء متن به صورت سه جانبه هم برقرار می‌شود که نمودار آن با عنوان «نوع دوم» ترسیم شده است. از نظر هرش توصیف دورهرمنوتیکی مشکلات خاص خودش را دارد که مهم‌ترین آن این است که «ژانر» هنوز هم، بازنمای مفهومی غیردقیق و تغییرپذیر است(هرش، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۹).

نمودار۲: مقایسه دورهرمنوتیکی در دیدگاه طباطبایی و هرش

از منظر طباطبایی



از منظر هرش(نوع اول)



از منظر هرش (نوع دوم)



و- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش مفسّر

با مقایسه آرای طباطبایی و هرش بدست می‌آید که: هر دو اندیشمند فرایند فهم را روش‌مند می‌دانند؛ قائل به تمایز و تقدّم فهم بر تفسیر هستند یعنی فهم را ادراک معنا بر اساس واژگان و معیارهای خود متن و تفسیر را بیان آن می‌دانند؛ قائل به استنطاق متن هستند؛ پیش‌دانسته‌های ابزاری مانند علوم زبانی و قواعد دستوری را برای تفسیر لازم می‌دانند و در عمل قائل به دورهرمنوتیکی برای فهم و تفسیر متن هستند.

طباطبایی قائل به تفکیک بین فهم و تفسیر است. وی فهم را ادراك معنا و تفسیر را کشف مقاصد و بیان می‌داند ولی از نظر هرش فهم، داده بی‌واسطه نیست؛ بلکه همواره نوعی تفسیر نشانه‌های فیزیکی است که مستلزم نوعی تفسیر فعّالانه متن در چارچوب واژه‌ها و قواعد زبان است. طباطبایی کشف مراد و مقصود متکلّم را مربوط به حوزه تفسیر و امری ثابت می‌داند ولی هرش آن را مربوط به مرحله فهم دانسته و تفسیر را همانند ترجمه، یک فنّ می‌داند که نحوه‌های متفاوت تفسیر می‌تواند به یک برداشت واحد از معنای اصلی ارجاع داشته باشد. طباطبایی وظیفهٔ مفسّر را پرده‌برداشتن از معنای ظاهری الفاظ برای دست‌یابی و کشف مراد و مقصود مؤلّف و تعیین مصداق برای برخی مفاهیم مبهم متن می‌داند ولی هرش کار مفسّر را محدود کردن معانی مربوط به متن از طریق افق معنایی و طرد کردن معانی غیرمتعلّق به آن می‌داند. طباطبایی از طریق استنطاقِ متن معنای اجزاء متن را از کلّ متن به‌دست می‌آورد ولی هرش از طریق پرسش دربارهٔ متن(استنطاق)، نوع و ژانر کلّی متن را حدس می‌زند و با بررسی آن در پی دست‌یابی به محتمل‌ترین فرضیه که مبیّنِ مراد مؤلّف است می‌باشد. طباطبایی به‌جز پیش‌دانسته‌های ابزاری، دخالت دیگر پیش-دانسته‌ها را ناروا و مخلّ در فهم می‌داند ولی هرش از دیگر پیش‌دانسته‌ها برای حدس‌زدن ژانر متن استفاده کرده و ارزشی در حدّ فرضیّه برای آن قائل است. طباطبایی دخالت علاقه و انتظارات مفسّر را مخلّ در فهم و تشخیص مقاصد متن می‌داند ولی از نظر هرش جزئیّات معنایی که مفسّر می فهمد، قویّاً با انتظارات معنایی او تعیین و قوام می‌یابد و مؤلّفه‌های زیادی را شامل می‌شود. طباطبایی در عمل «دورهرمنوتیکی» را میان جزء و کل متن، جاری و ساری می‌سازد ولی هرش صورت‌بندی دورهرمنوتیکی را بین ژانر متن که توسط مفسّر حدس زده می‌شود و ویژگی اجزاء متن بر قرار می‌کند.

۴- مبانی مرتبط با نقش زمینه

اصطلاح زمینه یا بافت[۱]، معمولا به معنای زمان و مکان دربرگیرنده متن(گفتار یا نوشتار)، اطلاق می-شود. اصطلاح‌هایی چون؛ مقام، شأن یا اسباب‌نزول و سیاق را می‌توان از عوامل مرتبط با زمینه به‌شمار

۱ . منظور از بافت context در زبان شناسي، فضايي است كه جمله‌هاي زبان در آن توليد مي‌شود(ساغروانيان،۱۳٦۹: ۳۷ و صفوي، ۱۳۸٤: ۱۴۷). زمینه می-تواند شامل عوامل متعددی باشد مثل: موقعیت فرهنگی و جغرافیایی پیدایش متن، متون مرتبط قبل و بعد از آن، سیاق و بافت درون و برون متنی،..

آورد. مبانی مرتبط با نقشِ زمینه، تحت دو عنوان: « زمینه و سیاق » و «زمینهٔ تاریخی صـدور مـتن » قابـل ارائه است:

الف-زمینه و سیاق

یکی از مهم‌ترین عواملی که برای فهم صحیح و تفسیر متن مؤثر است توجّه بـه سـیاق اسـت. «سـیاق عبارت است از نشانه‌هایی که معنی لفظ مورد نظر را کشف کنند چه این نشانه‌ها، نشانه‌های لفظی باشند... و چه این نشانه‌ها، قرائن حالیه‌ای باشند که کلام را در برگرفته و بر معنـای خاصـی دلالـت دارنـد»(صـدر ۱۹۷۸ م، ج ۱: ۱۳۰)

سیاقِ آیات تأثیر زیادی در آگاهی به معانی و کشف مراد از آن‌ها دارد(الاوسی، ۱۳۷۰: ۲۰۲ و ۲۰۳). واژه سیاق ۵۹۰۲ بار در تفسیر المیزان به کار رفته است که دلالت بر اهمیـت آن در نـزد صـاحب المیـزان است. علاّمه در مواردی که احادیث متواتری برای رفع اختلاف وجود ندارد تنها طریـق را، تـدبّر در سـیاق، قرائن و امارات داخلی و خارجی ذکر می‌کنـد(طباطبایی،۱۳۹۰ق، ج۱۳: ۲۳۵) طباطبـایی از سـیاق بـرای کشف معانی و روشـن شـدن مقصـود آیات(طباطبـایي، ۱۳۹۰ ق، ج۱۰: ۲۸- ۲۹ و ج ١٤: ٥٠)، تعیـین معنای بعضی الفاظ آیات(همان، ج۱: ۵۸ و ج۹: ۲۸۸-۲۹۱)، قبول و ردّ روایات(همان، ج ۸: ۱۱٦و١٤)، ترجیح آراء مفسّران بر یکدیگر(همان، ج ۲ : ١٤٥)، شناخت آیـات مکّـی و مـدنی(همان، ج۱۳: ۲۳۵)، و ترجیح بعضی از قرائت‌ها بر بعضی دیگر(همان، ۲: ۱۵۹، و ج: ٤ : ۱۳۷ و ج۷: ۱۱۷ و ج۲۰: ٤) اسـتفاده کرده است.

گر چه علامه به تعریف مستقلی در باره سیاق مبادرت نورزیده است ولی با توجه به کابرد آن در جـای-جای المیزان به‌طور کلّی می‌توان گفـت منظــور از ســیاق از منظـر علامــه در تفســیر المیــزان، نظــم و یکنواختی کلمات و جملات، گاه در معنا و گاه در الفاظ مراد است.

از نظر هرش منظور از بافت و سیاق کلام، مجموعهٔ بسیار پیچیده و به‌هم پیوسته‌ای از عوامل مرتبط بـا یک «عبارت» است؛ مثل مجموعه‌ای از واژه‌های محیط بـر آن «عبـارت»، محـیط کـاملاً فیزیکـی، روان-شناختی، اجتماعی و تاریخی که آن گفتار مورد نظر، در چنان شرایطی ارائه شده است. به همـین جهـت از نظر هرش بدون بافت و سیاق نمی‌توان معنا را درک کرد. واژهٔ بافت از طرفی نشان‌گـر داده‌هـایی اسـت کـه ملازم معنای متن هستند و به ما کمک می‌کنند تصوّر درستی از کلّ داشته باشیم، و از طرف دیگر حـاکی از برداشت‌ها و استنباط‌هایی است که جزئی از معنای متن هستند(هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۱). از نگاه هرش سـیاق در محدود کردن احتمالات معنایی و همچنین تعیین حدس یک مفسّر می‌تواند نقش داشته باشد ولی تعیین کننده‌ی معنای لفظی نیست(هرش، ۱۳۹۵: ۷۵). وی قائل است که برای تبیین زمینه‌ی متن، باید از تعیـین

ژانر استفاده کرد. هرش در تمایز ژانر درونی با بافت و سیاق کلام می‌گوید: «یکی از اجـزای ضـروری یـک بافت، ژانر درونی گفتار است که حدس زده می‌شود. هر چیز دیگری در بافت و سیاق کلام، صرفاً به‌عنـوان یک راهنما و سرنخ برای رسیدن به ژانر درونی مفید است، امّا به‌خودی‌خود هیچ نیروی قهـری بـرای معـیّن کردن معانی جزئی ندارد(هرش، ۱۳۹۵، ص۱۲۲). اگر درک و دریافت در مورد ژانر کل گفتار، متفاوت بـا درک گوینده باشد چنین ژانری بیرونی نامیده می‌شود که یک حدس نادرست است، امّـا ژانـر درونـی، یـک حدس درست است. یکی از وظایف اصلی مفسّر در تفسیر، نفی انتقادی ژانر بیرونی، در جهت کشف ژانر درونی یک متن است(هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۳). هرش می‌گوید: «مؤلّف و مفسّر هر دو مقیّد به آداب و قواعـد ژانر هستند و معنای مورد نظر مؤلّف به‌واسـطه‌ی رغبـت او بـه کـاربرد ژانـر درونـی خـاص، متعـیّن مـی-شود»(هرش، ۱۳۹۵: ۱۶۲). از نگاه هرش دلالت‌های یک گفتار، توسط ژانر درونی آن تعیـین مـی‌شـود و درستی تفسیر منوط به درستی حدس ژانر متن است و اختلافات، ناشی از تشخیص نوع ژانر اسـت(هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۴-۱۲۶).

ب- زمینه تاریخی و تاریخ‌مندی فهم و تفسیر

همه شواهد تاریخی و قرائنی که مقطع صدور متن را احاطه کرده است، به شرط آن که در کشف مراد و مقصود مؤلف مؤثر افتد، از زمرهٔ عوامل و زمینهٔ مؤثر در فهم متن به‌حساب می‌آید. طباطبایی از شأن نـزول آیات یا زمینه تاریخی صدور متن به‌عنوان مهمترین قراین برای کشف معنای مقصود مؤلّف مدد جسته و بـا ترسیم وضعیّت اجتماعی زمان نزول قرآن و احکام اجتماعی آن، آیه را تفسیر می‌کند. مثـل تفسـیر آیـه ۳ از سوره نساء، (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج٤: ۱۵۷-۱۵۲).[1]

مراد از «تاریخ‌مندی فهم متن» آن است که اگرچه الفاظ و مفاهیم و اسلوب بیان متن متـأثر از فرهنـگ زمانهٔ تکوین آن است ولی هر مفسّری با افق معنایی خاص خود که حاوی همه پیش‌دانسته‌ها و انتظـارات و علائق اوست، با متن مواجه می‌شود و این افق معنایی در فهم و درك او از متن تـأثیر اساسـی دارد. پـذیرش این امر موجب تاریخ‌مندی و سیالیت فهم و تفسیر متن می‌گردد. ازاین‌رو یك متن در طول زمان تفسیرهای بسیار متنوعی را می‌پذیرد درنتیجه فهم متن، امری ثابت نبوده و هـیچ تفسـیر و فهمـی، تفسـیر نهـایی مـتن نمی‌باشد. بر اساس تاریخ‌مندی فهم، هیچ فهمی، عینی نیست و همه تفسیرها به شکلی خالی از تفسیربـه-رأی نیستند. مَشی تفسیری طباطبایی و نظریات او با این تاریخ‌مندیِ فهم، سـازگاری نـدارد(مرزبان وحـی، ۱۳۸۱: ۱۵۴-۱۵۵).

از نظر هرش نظریّه افراطی تاریخ‌مندی از آنجا که به معنـای ثابـت و واحـد بـرای مـتن اعتقـاد نـدارد،

---

۱ . موارد دیگر در ذیل این آیات:(بقره: ۱۶)،(مائده:۳) (نساء:۳)، (نمل:۱۵۸)،(احزاب:۳۳).

نمی‌تواند برای فهمِ درست، ملاک و معیار روشنی ارائه دهد(هرش، ۱۳۹۵، ضمیمه۲: ۲۲۲) ولی وی قائل است که تاریخ‌مندی، منافاتی با ثبات معنای متن ندارد و در حوزۀ «معناداری متن»(همان معنی امروزی که نزد ما است و تغییر می‌کند) است، نه معنا که ثابت است و تغییر نمی‌کند. وی قائل است که باید رویکردی اتّخاذ کرد تا هم ثبات معنای لفظی حفظ شود و هم سیالیّت آن برقرار گردد. داده‌های فرهنگی و نگرش‌های مشترک بین دوره‌ای در گذشته و دوره‌ای کنونی، متفاوت هستند ولی امر مطلوب این است که این حقایق را بدون تناقض و بدون از میان بردن تمایزهای منطقی و ضروری حفظ کنیم(هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۰). از نظرهرش معنای لفظی متن نه تنها می‌تواند وابسته و مرتبط به هر وضعیت تاریخی، زبانی، روان‌شناختی... قابل تصور باشد بلکه متقابلاً زمان‌های مختلفِ متعلّق به شرایط متغیّرِ هر وضعیّتِ قابل تصوّر می‌تواند در معنای لفظی متن دخیل باشد(هرش، ۱۳۹۵: ۹۴). از نگاه هرش تفسیر یک امر سیّال و تاریخی است و در هر دورۀ زمانی متفاوت بوده(هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۱)، و تقریباً همواره با نقد همراه است(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۹). دو کارکرد «عمق بخشیدن» و «تغییر دادن» عواملی هستند که به‌واسطه آن‌ها تفسیرها متفاوت می‌شوند(هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۷۲).

ج- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش زمینه

از مقایسه آرای طباطبایی و هرش بدست می‌آید که: هر دو اندیشمند نقش سیاق را در کشف معنای متن مورد تأکید قرار می‌دهند. طباطبایی سیاق را به عنوان قرائن و امارات داخلی و خارجی ذکر می‌کند ولی هرش سیاق را مجموعه‌ای از عوامل لفظی، محیط فیزیکی، روان‌شناختی، اجتماعی و تاریخی مرتبط با یک متن می‌داند که راهنما و سرنخ برای رسیدن به ژانر درونی است ولی تعیین کننده‌ی معنای لفظی نیست. طباطبایی قائل به تاریخ‌مندی فهم متن نیست ولی هرش عقیده تاریخ‌مندی را ادّعایی غیر قابل ابطال دانسته و آن را درحوزه معناداری(معنای امروزی نزد ما) قابل ارزیابی و خارج از حوزۀ هرمنوتیک می‌داند.

نتیجه‌گیری و تحلیل

از مقایسه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر قرآن در آرای طباطبایی و هرش در محورهای چهارگانه مؤلّف، متن، مفسّر و زمینه، نتایج ذیل به‌دست آمد :

۱- در محور «مؤلّف» آرای طباطبایی و هرش در مؤلّفۀ تعیّن‌بخشیِ معنا از سوی مؤلّف کاملاً هم‌خوان است یعنی هر دو قائل به ثبات معنای متن هستند. و در مؤلّفۀ قصد مؤلّف در تولید متن هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است؛ یعنی هر دو قائل‌اند که معنای متن وابسته به قصد و اراده مؤلّف است ولی طباطبایی از منظر علم اللغه و دلالت در کلِّ کلامِ مؤلّف و هرش از منظر هرمنوتیکی آن را می‌پذیرد. با توجه به این نتیجه می‌توان تحلیل کرد که تفاوت این دو دیدگاه در تفسیر قرآن دو نتیجه متفاوت خواهد داشت. کشف مراد مؤلّف از منظر طباطبایی نتیجه‌اش حجّت دانستن ظاهر کلام قرآن است. یعنی تفسیر آیات با استفاده

از دلالت‌های زبانی و علم‌اللّغه و مبانی اصولی و مباحث دلالت الفاظ، صورت پذیرفته و لوازم آنها بیان شده و در همان شکل‌های نخستین پیاده شدن آن‌ها در زمان صدور متن، غیر قابل تغییر و ابدی دانسته می‌شود مثل حکم رَجم، قطع‌یدِ سارق،... ولی با دیدگاه هرمنویک هرش که در صدد دست‌یابی و کشف چرایی صدور حکم و کشف علّت فعالیّتِ‌زبانی مؤلّف است الزامی به توقّف در ظاهر کلام نخواهد بود. مثلاً می‌توان گفت در مورد عدالت که یکی از ارزش‌های مهم مطرح در قرآن است؛ باید دید در عصر حاضر در روابط اجتماعی و سیاسی و جزایی چه چیزهایی باید ملاک قانون‌گذاری باشد تا به عدالتِ مفهومِ معقولِ این عصر نزدیک شود. در این‌صورت از منظر هرمنوتیکی ممکن است عین اجرای آن حکم در عصر حاضر معقول تشخیص داده نشود مثل حکم رجم، قطع‌ید سارق... چنین تفسیری تفسیر عصری با رویکرد نواندیشی و در زمینه و زمان‌مند خواهد بود.

۲- در محور «متن» در دو مؤلّفهٔ «وضع الفاظ و دلالت معنا» و «پیوند معنایی اجزاء متن» آرای طباطبایی و هرش کاملاً هم‌خوان است و در دو مؤلّفهٔ «زبان متن» و «فهم‌پذیری متن» هم‌خوانی آنها نسبی است. یعنی هر دو زبان را ابزاری می‌دانند ولی طباطبایی قائل به دو نوع زبان الهی و بشری است؛ درحالی‌که هرش زبان را فقط بشری می‌داند. هم‌چنین هر دو قائل به فهم‌پذیری متن هستند البته هرش فهم معنای متن را محتمل می‌داند نه یقینی.

۳- در محور «مفسّر» در پنج مؤلّفهٔ «عمل تفسیر متن»، «استنطاق از متن»، «پیش دانسته‌های مفسّر»، «علاقه و انتظارات مفسّر» و «دورِهرمنوتیکی» هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است؛ یعنی طباطبایی قائل به کشف و بازتولید مراد مؤلّف از طریق علم‌اللغه و دلالت است ولی هرش قائل به کشف و بازتولید هدفِ فعلِ گفتاری مؤلّف است. طباطبایی استنطاق متن را طریق مکمل فهم می‌داند ولی هرش پرسش در باره متن را برای درک ژانر متن وارائهٔ فرضیه ضروری می‌داند. طباطبایی پیش‌دانسته‌های ابزاری را برای مفسّر ضروری دانسته و دخالت بقیه پیش‌دانسته‌های مفسّر را مخلّ در فهم می‌داند درحالی‌که هرش پیش‌دانسته‌های مفسّر را برای حدس زدن ابتدایی ژانر متن ضروری می‌داند. طباطبایی در عمل دورِهرمنوتیکی را بین جزء و کلّ متن برقرار می‌کند ولی هرش دور هرمنوتیکی را بین ژانر با اجزاء متن و پیش‌دانسته‌ها برقرار می‌کند. با توجه به نظریهٔ ژانر متن، می‌توان تحلیل کرد که این نظریه تأثیر اساسی در تفسیر دارد؛ چون طبق این نظریه «سیاق»، راهنما و سرنخ برای رسیدن به ژانر درونی است که کلید فهم متن است. براساس این نظریه می‌توان گفت، اگر ژانر درونی قرآن یک متن قانونی و برنامه‌ی ابدی برای زندگی انسان تلقّی شود تفسیر آن ابدی دانستن احکام و قوانین آن است آن‌چنان‌که رویکرد تفسیر سنّتی مفسّران اسلامی بر همین روال است و اگر ژانر درونی متن قرآن روایت و توصیه‌های اخلاقی- اجتماعی برای جامعه‌ای معیّن با اهداف معیّن فرض شود، نتیجه‌اش جواز تفسیر عصری و ارائه نظرات جدید حقوقی

و اجتماعی با حفظ اهداف اصلی قرآن با رویکرد نواندیشی خواهد شد.

٤- در محور «زمینه» در هر دو مؤلّفه «زمینه و سیاق» و «تاریخمندی متن» هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است. یعنی طباطبایی به سیاق درون متنی قائل است ولی هرش قائل بـه سـیاق درون متنـی و بیـرون متنی است تا این‌که از طریق آن دامنۀ معنا و حدس مفسّر تحدید شود. طباطبایی با قبول ثبات معنا، قائل به تاریخ‌مندی‌متن که موجب سیالیت معنا می‌شود، نیست؛ در حالی‌که هرش تـاریخ‌منـدی را در حـوزۀ معنـا می‌پذیرد ولی در حوزۀ معناداری نمی‌پذیرد. نتیجه نهایی نشان می‌دهد که میزان قرابت و هـم‌خـوانی مبـانی آرای طباطبایی با هرش در حوزه فهم و تفسیر نسبی در حدّ متوسط(نه حدّاکثری و نه حدّ اقلی) است. با این نتیجه، فرضیۀ تحقیق مبنی بر هم‌خوانی مبانی آرای آنها به‌صورت حداکثری تأیید نشد.

نمودار۳: مقایسه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبایی و هرش

محور	مؤلّفه‌ها	طباطبایی	هرش
مؤلّف	۱- قصد مؤلّف در تولید متن	قابل پذیرش سمانتیکی	قابل پذیرش هرمنوتیکی
	۲- تعیّن بخشیِ معنای لفظ	پذیرش ثبات معنا	پذیرش ثبات معنا
متن	۳- وضع الفاظ و دلالت معنا	قابل پذیرش	قابل پذیرش
	٤- پیوند معنایی اجزاء متن	قابل پذیرش	قابل پذیرش
	٥- زبان متن	پذیرش در دو نوع الهی و بشری	پذیرش فقط بشری
	٦- فهم‌پذیری متن	پذیرش با علم‌اللغه و دلالت	پذیرش معنای محتمل لفظ
مفسّر	۷-عمل تفسیر متن	بازتولید و کشف مراد مؤلف	بازتولید و کشف هدف فعل گفتاری مؤلّف
	۸-استنطاق از متن	استنطاق به عنوان طریق مکمل فهم	استنطاق برای درک ژانر متن و ارائه فرضیه
	۹- پیش دانسته‌های مفسّر	پیش‌دانسته‌های ابزاری ضروری است وبقیه مخلّ	پیش دانسته‌ها لازم است برای حدس ژانر متن
	۱۰- علاقه و انتظارات مفسّر	دخالتش مخل فهم است.	موجب تعیین و قوام جزئیات معنایی است.
	۱۱- دور هرمنوتیکی	بین جزء و کل متن	بین ژانر با اجزاء متن و پیش‌دانسته‌ها
زمینه	۱۲- زمینه و سیاق	سیاق درون متنی و شأن نزول	درون متنی و بیرونی برای تحدید معنا و حدس مفسر
	۱۳- تاریخ‌مندی فهم متن	غیر قابل پذیرش	غیر قابل پذیرش در حوزه معنا و پذیرش درمعناداری

منابع

قرآن، ترجمه فولادوند.

ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، الطبعة الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۹م.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ پنجم، نشر سخن، ۱۳۸۷.

الاوسی، علی رمضان، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

بلایشر، یوزف، گزیدهٔ هرمنوتیک معاصر، ترجمهٔ سعید جهانگیری، آبادان، پرسش، ۱۳۸۹.

پالمر،ریچارد، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، علم هرمنوتیک، چاپ نهم، هرمس، تهران، ۱۳۹۵.

دهقانی، محسن، فروغ حکمت: ترجمه و شرح نهایة الحکمة علامه سید محمدحسین طباطبائی، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸.

دهکردی، روحی، و تجری، احسان، (اصطلاح شناسی مبانی تفسیر)، (فصل نامه پژوهش‌های قرانی)، شماره پیاپی۷۷، ۱۳۹۴، صص ۹۴ - ۱۱۷.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، مفردات الفاظ القران، ذوی القربی، قم، ۱۳۸٤.

ساغروانیان، جلیل، فرهنگ اصطلاحات زبان شناسي، چاپ اول، نشر نما، مشهد، ۱۳٦۹.

سوسور، فردیناندو، درس‌های زبان شناسی همگانی، ترجمه نازیلا خلخالی، نشر فرزان نو، تهران، ۱۳۷۸.

شاکر، محمد کاظم، (ترمینولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن)، (مقالات و بررسی‌ها)، دفتر۷۲، زمستان۸۱: ۱۳۹-۱۵۱.

صدر، سید محمد باقر، انسان مسئول و تاریخ ساز،ترجمه محمد مهدی فولادوند، بنیاد قران، بی‌جا، ۱۳۵۹.

ــــــــــــ، السنن التاریخیه فی القرآن، دارالتعارف، دمشق، ۱٤۰۹ ق.

ــــــــــــ، دروس فی علم الاصول، بیروت، ۱۹۷۸ م.

صفوي، کوروش، فرهنگ توصیفي معناشناسي، چاپ اول، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸٤.

طباطبایی، محمدحسین، المیزان في تفسیر القرآن، چاپ دوم، مؤسسة الأعلمي، بیروت، ۱۳۹۰ق.

ــــــــــــ، حاشیه الکفایه، چاپ اول، بنیاد علمی و فکری، قم، ۱۳٦۱.

ــــــــــــ، قرآن در اسلام، چاپ سوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸.

عباسی، مهرداد، رویکردهایی به تاریخ تفسیر قرآن، ویراسته‌ی اندرو ریپین، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹٤.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، چاپ اول، دارالمعرفه، بیروت، ۱٤۱۵ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، دار الکتب الإسلامیة، تهران،۱۳۷۱.

کریس، لان، ویتگنشتاین و گادامر، ترجمه مرتضی عابدینی فر، چاپ سوم، پارسه، تهران، ۱۳۹۸.

کوزنز هوی، دیوید، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهاد پور، انتشارات روشنگران، تهران، ۱۳۸۴.

مجتهد شبستری، محمد، درس گفتارهای هرمنوتیک جدید چیست؟ جلسه ۴۴، وب‌سایت، ۱۳۹۴. www.mohammadmojtahedshabestari.com.

ـــــــــ، هرمنوتیک، کتاب و سنت، چاپ هشتم، طرح نو، تهران، ۱۳۹۳.

مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبائی قدس سره، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.

واعظی، احمد، نظریه تفسیر متن، چاپ سوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۷.

هرش، اریک دونالد، اعتبار در تفسیر، ترجمه محمد حسین مختاری، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹۵.

Gadamer,Hans Geor, Truth and Method. translation revised by Donald G.Marshall.NewYork. Continuum book.1994 .